طلاق به خاطر خستگی!

سیما فراهانی
تپش

نه مشکلی داشتند و نه اختلافی؛ پرویز و سروناز سه سال در کنار هم زندگی آرامی داشتند. اما همان زندگی آرام هم برای سروناز سخت و طاقت‌فرسا شد و تصمیم گرفت دیگر متاهل نباشد. او که از مسؤولیت و تعهد خسته شده بود، به دادگاه خانواده رفت و درخواست طلاق داد.

این زن سه سال پیش با پرویز ازدواج کرد. عاشق شده بود و بعد از مدت کوتاهی آشنایی تصمیم به ازدواج گرفتند. سروناز اوایل زندگی‌اش خیلی خوشحال بود و احساس می‌کرد خوشبخت‌ترین زن دنیا است. اما کم‌کم دلسرد شد و دیگر نتوانست شوهر و زندگی مشترکشان را تحمل کند.

زن جوان که خودش می‌دانست دلیل منطقی برای جدایی ندارد، به قاضی دادگاه خانواده تهران گفت: من و پرویز اختلاف زیادی با هم نداریم. همان جر و بحث‌های معمولی که زوج‌های مختلف با هم دارند. اما من خیلی وقت است که از زندگی متاهلی خسته شده‌ام. از مسؤولیت و مشکلات اقتصادی به‌شدت ناراحتم. مدت زیادی است که با خودم می‌گویم چرا ازدواج کردم. هر روز صبح سر کار می‌روم. با کلی خستگی به خانه می‌آیم و باید کارهای خانه را انجام دهم. کلی قسط و بدهی داریم که هر ماه وقتی یادشان می‌افتم تنم می‌لرزد. خانه‌مان اجاره‌ای است و با این همه گرانی من نگران آینده‌ام می‌شوم. در این میان دخالت‌های خانواده شوهرم را هم باید تحمل کنم. خیلی وقت است که با خودم می‌گویم چرا باید این همه رنج و سختی را تحمل کنم. کاش ازدواج نمی‌کردم. پرویز هم خودش زیر بار این مشکلات کم آورده و به روی خودش نمی‌آورد. تازه در این میان خانواده‌ها مرتب می‌گویند که باید هرچه زودتر بچه دار شویم. مگر می‌شود با این مشکلاتی که داریم مسؤولیت یک بچه را هم اضافه کنیم. می‌دانم که پرویز بچه خیلی دوست دارد و اگر با او ادامه دهم باید هرچه زودتر صاحب فرزند شویم.

من نمی‌خواهم تا این اندازه خودم را در مشکلات و مسؤولیت‌ها و تعهدها غرق کنم. از تعهد خسته شده‌ام. برای همین تصمیم گرفتم از شوهرم برای همیشه جدا شوم. من نمی‌توانم زن خوب و در آینده مادر خوبی برای فرزندم باشم. برای همین بهتر است زندگی مشترکمان را تمام کنم و خودم به تنهایی زندگی کنم، تا با مشکلات کمتری مواجه باشم.

در ادامه شوهر این زن به قاضی گفت: من و سروناز هیچ مشکلی با هم نداشتیم. ما عاشق هم بودیم. نمی‌دانم چرا او تصمیم به جدایی گرفت. فکر می‌کرد بعد از ازدواج هم رابطه ما مثل دوران آشنایی خواهد بود. مرتب به مهمانی و بیرون برویم و خوش بگذرانیم. با مشکلات زندگی مشترک آشنایی نداشت. حالا بی‌دلیل فقط به خاطر این‌که تعهدی نداشته باشد و مسؤولیتش کمتر شود، می‌خواهد از من جدا شود. زندگی مشترک تعهد و مسؤولیت دارد. اما سروناز این را نمی‌فهمد. از وقتی هم گفتیم صاحب فرزند شویم، بیشتر از من فاصله گرفته و مرتب غر می‌زند. الان چند ماه است که سروناز فقط غر می‌زند و بهانه‌گیری می‌کند. از من فاصله گرفته و دلش نمی‌خواهد کنارم زندگی کند. حالا که او تا این حد از من و زندگی‌مان بیزار است، من هم دیگر نمی‌خواهم در کنارش زندگی کنم. زندگی در کنار این زن آینده خوبی نخواهد داشت.

در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد.

اجازه ندهید دلزدگی، زندگی را نابود کند

سارا شقاقی، روان‌شناس در این‌باره می‌گوید: اصولا در روزهای اول ازدواج همه چیز تازه و هیجان‌انگیز است اما وقتی که همه چیز تکراری شد، ممکن است زن و شوهر کم‌کم از هم دلزده شوند. معمولا دلزدگی در زندگی زناشویی روندی تدریجی دارد و ذره ذره ایجاد می‌شود. زن، مرد و یا هردو، احساس آزردگی می‌کنند و تصور می‌کنند در زندگی مشترک اذیت می‌شوند. برای همین تمایلی به حل مشکلات نشان نمی‌دهند و امیدی هم ندارند مشکلاتشان حل شود.

این ناامیدی ممکن است زندگی آنها را چنان تحت‌تاثیر قرار دهد که پدیده‌ای به نام طلاق به وجود آید. این مسائل زمانی پیش می‌آید که زوج‌ها اختلاف نظرها را منفی تصور می‌کنند. در حالی که این اختلاف‌ها در زندگی مشترک امری طبیعی است و باید زن و مرد در رابطه با آنها با هم صحبت کنند و سعی در حل آن مشکلات داشته باشند. این که توقع داشته باشند همسرشان ذهن آنها را بخواند غیرمنطقی است. زوج‌ها باید نیازهای شان را به زبان بیاورند تا طرف مقابل هم در جریان قرار بگیرد و بتوانند در کنار هم این نیازها را برطرف کنند. از طرف دیگر مشکلات جنسی هم از جمله مسائلی است که به دلزدگی زناشویی می‌انجامد. در این‌گونه موارد زن و مرد باید با مشورت گرفتن از یک مشاور خانواده این مساله را حل کنند و اجازه ندهند دلزدگی رابطه آنها را نابود کند.

> **معمولا دلزدگی در زندگی زناشویی روندی تدریجی دارد و ذره ذره ایجاد می‌شود. زن، مرد و یا هردو، احساس آزردگی می‌کنند و تصور می‌کنند در زندگی مشترک اذیت می‌شوند. برای همین تمایلی به حل مشکلات نشان نمی‌دهند و امیدی هم ندارند مشکلاتشان حل شود**

برای تغییر
وستانش
ام جعفر
ار گرفتیم
امکانات
مارستان
تیم‌های
به دست

بیاورد. هنگام تصادف ضربه شدیدی به سر مهدی وارد شده و همین موضوع او را به کما برده بود. با این حال خانواده پسر جوان امیدوار بودند او دوباره سلامتی‌اش را به دست بیاورد، اما این اتفاق هرگز رخ نداد و پس از گذشت چند روز مرگ مغزی او را اعلام کردند.

برادر مهدی ادامه می‌دهد: من اولین نفری بودم که در جریان ماجرای مرگ مغزی برادرم قرار گرفتم. بارها از برادرم شنیده بودم که می‌گفت آدم‌هایی که در زمان زنده بودنشان اعضای بدنشان را اهدا می‌کنند تا پس از مرگ جان چند نفر از مرگ حتمی نجات پیدا کند، پهلوان هستند. خیلی دوست دارم اگر یک روز این اتفاق برایم رخ داد و مرگ مغزی شدم اعضای بدنم را اهدا کنم.

مهدی این موضوع را حتی چند بار به مادرم گفته بود. همین حرف‌هایش بود که وقتی پزشکان اعلام کردند او مرگ مغزی شده و بهتر است اعضای بدنش را به چند بیمار نیازمند اهدا کنیم درنگ نکردیم و پدر و مادرم برگه‌های رضایت‌نامه را امضا کردند.

به گفته دکتر ساناز دهقانی، رئیس واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی بیمارستان سینا، با اعلام رضایت خانواده، بیمار مرگ مغزی از بیمارستان شهید مدنی استان البرز به بیمارستان سینای تهران منتقل شد. با انتقال بیمار مرگ مغزی به اتاق عمل و تلاش پزشکان متخصص، قلب، کلیه‌ها، کبد و نسوج بیمار مرگ مغزی به چند بیمار نیازمند جان دوباره‌ای بخشید.